



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله دوم

موضوع جزئی: ادله جواز تقلید (دلیل پنجم)

تاریخ: ۱۴ اسفند ۸۹

مصادف با: ۲۹ ربیع الاول ۱۴۳۱

جلسه: ۷۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بحث در دلیل پنجم برای جواز و مشروعیت تقلید یعنی روایات است.

به طور کلی گفتیم روایات دو طایفه هستند: طایفه اول روایاتی که در آنها به خصوص عنوان تقلید ذکر شده است که نمونه-ای از آن را بیان کردیم.

**طایفه دوم:** در این طایفه یک عنوانی ملازم با عنوان تقلید ذکر شده است که خود این طایفه چند دسته می‌باشد:

**دسته اول:** روایاتی هستند که مردم را به اشخاص معینی در مسائل دینی ارجاع می‌دهند:

**روایت اول:** مانند روایاتی که از امام رضا(ع) در مورد بعضی از اشخاص از جمله عمری و پسرش، یونس بن عبدالرحمن، زکریا بن آدم و بعضی دیگر وارد شده که مردم را در امور دینی و معالم دین به اینها ارجاع داده‌اند مثلاً علی بن مسیب حمدانی قال: قلتُ للرضا(ع) شقتی بعیده» به امام گفتم که خانه من دور است «و لستُ اصل الیک فی کل وقتٍ» و همیشه نمی‌توانم به شما رجوع کنم و سؤالاتم را بیرسم «فمن أخذ معالم دینی» معالم دینم را از چه کسی اخذ بکنم؟ «قال(ع): من زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین و الدنیا» از زکریا بن آدم قمی که مأمون بر دین و دنیا می‌باشد سؤال کنید.<sup>۱</sup> در اینجا علی بن مسیب در مورد اینکه معالم دین خود را از چه کسی اخذ بکند، سؤال کرد که حضرت او را ارجاع به زکریا بن آدم می‌دهند. این ارجاع نشان می‌دهد که اگر نبود حجیت نظر زکریا بن آدم و فتوای او، حضرت به او ارجاع نمی‌دادند و خود این ارجاع نشان دهنده جواز اخذ تعبدی به نظر او برای سائل می‌باشد و این یعنی جواز تقلید از مجتهد در مسائل دینی.

**روایت دوم:** «عبد العزیز بن مهتدی و الحسن بن علی بن یقظین عن الرضا(ع) قال: قلتُ لایکاد یصل الیک استلک عن کل ما احتاج الیه من معالم دینی» راوی می‌گوید که به امام گفتم که من نمی‌توانم هر وقت که لازم است به شما دسترسی پیدا کنم و از معالم و امور دینم سؤال کنم «أفیونس بن عبدالرحمن ثقةٌ أخذ عنه ما احتاج الیه من معالم دینی» آیا یونس بن

۱. وسائل، ج ۲۷، ص ۱۳۸، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، ح ۳۳.

عبدالرحمن ثقه است و من می‌توانم از او اخذ کنم چیزهایی را که به آنها از معالم دینم احتیاج دارم؟ «فقال نعم» حضرت فرمود بله.<sup>۲</sup>

تقریب استدلال به روایت معلوم است؛ در موارد متعددی برای اشخاص مختلف، اینگونه روایات وجود دارد. اما نکته در اینجا این است که این ارجاعات مطلق می‌باشد یعنی هم شامل نقل روایات ائمه(ع) و هم شامل فتوا و اجتهاد و نظر خود فقهاء و راویان می‌شود.

### **این قلت:**

چون شاید سؤال شود که ارجاع به اینها فقط در حد نقل روایات معصومین(ع) است و نه اجتهادات خودشان؟

### **قلت:**

جواب این است که این ارجاع مطلق است و فقط در محدوده نقل روایات نیست بلکه شامل اجتهادات خود راویان نیز می‌شود. چون معالم و احتیاجات آنها اینگونه نبوده که همه از قبل معلوم باشد و ائمه آنها را بیان کرده باشند و همه این روایات در نزد راویان باشد بلکه بطور قطع در بین احتیاجات مسائلی بود که از قبل توسط ائمه بیان نشده بود ولی اشخاصی را حضرت نام می‌برند که اینها می‌توانستند از مجموع آنچه ائمه(ع) فرموده بودند اجتهاد و استنباط کنند و احتیاجات سائین را بر طرف کنند.

لذا ارجاعات به این اشخاص دلالت بر جواز تقلید می‌کند و اگر فتوا و نظر این اشخاص حجت نبود و اگر برای سائل اخذ تبعیدی به نظر این اشخاص جایز نبود، ارجاع معنی نداشت و خود این ارجاع نشان دهنده حجیت قول آنها و جواز تقلید می‌باشد.

بعلاوه امام رضا(ع) در روایتی که در مورد عمری وارد شده است اینگونه می‌فرماید: «و ما قال لك عنی فأنی یقول فاسمع له و اطع فإنه الثقة المأمون» آن کسی که از قول من چیزی می‌گوید من می‌گویم که حرف او را گوش کن و اطاعت کن که او مورد اطمینان ماست. این ثقه بودن و مورد اعتماد بودن فقط در مورد نقل روایت نیست بلکه دارد امر به شنیدن و اطاعت قول اینها می‌فرمایند.

**دسته دوم:** روایاتی هستند که مردم را به یک عنوان ارجاع داده که منطبق بر برخی اشخاص می‌باشد.

**روایت اول:** مانند ارجاع به روات احادیث مثل روایت اسحاق بن یعقوب که در بخشی از این روایت می‌گوید: محمد بن عثمان عمری نامه‌ای را به حضرت نوشت و از مسائلی که در مورد آنها مشکل داشت سؤال کرد «فورد التوقيع بخط المولانا صاحب الزمان(عج) عما سئلت عنه ارشدك الله و ثبتك الی أن قال... و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی روات احادیثنا فإنهم حجتی الیکم و أنا حجة الله».<sup>۳</sup>

۲. همان، ح ۹.

۳. همان، ص ۱۴۰، ح ۹.

در اینجا ارجاع به شخص معینی نیست، ارجاع داده شده به روایات احادیث یعنی یک عنوان. این روایات احادیث یک عنوانی است که قابل انطباق بر اشخاص متعدد می‌شود. در نحوه استدلال فرقی بین این دسته و دسته اول نیست و مانند آن دلیل بر حجیت فتوا و نظر آن گروه است. منتهی در این روایت یک قرینه‌ی روشنتری وجود دارد بر دلالت بر مطلوب و آن کلمه الحوادث الواقعة می‌باشد یعنی مسائلی که پیش می‌آید و قبلاً سابقه نداشته و پیش نیامده است. این حوادث اصلاً موضوع آن وجود نداشت تا بخواهد حکم آن مشخص باشد در این موارد با اجتهاد و استنباط باید حکم آن را بیان کنند. پس این روایت بطور واضحی دلالت بر جواز تقلید و حجیت قول مفتی می‌کند.

**ان قلت:** در روایت تعبیر به روایات احادیث آمده و این یک اصطلاحی است که برای ناقلین حدیث بکار می‌رود و ربطی به فقهاء و مجتهدین ندارد. روایت می‌خواهد بگوید کسانی که روایات ما را برای شما نقل می‌کنند قول آنها حجت است و بحث اجتهاد و استنباط نیست.

**قلت:** مسلماً منظور از روایات احادیث فقط ناقلین حدیث نیستند؛ چون:

**اولاً:** یکی به همین جهتی که اشاره کردیم یعنی خود ارجاع در حوادث واقعه به روایات احادیث نشان دهنده این است که اینها صرف ناقلین نیستند چون روایات اینطور نبود که همه آنچه را که بعداً می‌خواهد اتفاق بیفتد به صورت روایت از امام نصاً شنیده باشند و همچنین خیلی از موضوعات در آن زمان مطرح هم نبود و بعدها مطرح گردید.

پس نفس ارجاع در حوادث واقعه نشان دهنده این است که این روایات احادیث مسلماً شامل فقهاء و مجتهدین هم می‌شود.

**ثانیاً:** اصطلاح روایات احادیث در مورد فقیهان هم شایع بود و به فقهاء و مجتهدین و کسانی که تحصیل علوم دینی کرده بودند و به مرحله‌ای رسیده بودند که می‌توانستند آن احکام شرعی را استخراج کنند، اطلاق می‌شد چون فتوا و نظر آنها به نحو عمده‌ای مستند به روایات معصومین بود و حتی در آن زمان عمدتاً عین نصوص و روایات را ذکر می‌کردند. لذا اطلاق روایات احادیث به فقهاء امر شایعی بود عمدتاً اینها بودند که به روایات اخذ می‌کردند و این روایت از این جهت مشکلی ندارد.

**روایت دوم:** روایت احمد بن حاتم بن ماهویه قال کتبت الیه یعنی ابن الحسن الثالث (ع)، عمّن أخذ معالم دینی و کتب أخوه أيضاً بذلک فکتب الیهما فهمت ما ذکرتما» این دو شخص به حضرت نامه نوشتند و سؤال کردند که معالم دین را از چه کسی باید اخذ بکنند که حضرت جواب دادند به هر دوی آنها منظور شما را فهمیدم «فهمت ما ذکرتما فاصمدا فی دینکما علی کل مسنّ فی حبنا و کل کثیر القدم فی امرنا فاینهما کافوکما»<sup>۴</sup> در دینتان کفایت می‌کند شما را کسانی که در محبت ما هستند و کسانی که کثیر القدم در امر و ولایت ما هستند، اینها شما را کفایت می‌کند.

در اینجا ارجاع دادن به این دو گروه نشان دهنده این است که اگر تقلید از اینها جایز نبود و فتوا و نظر این گروه حجت نبود، ارجاع معنی نداشت و لغو می‌بود.

۴. همان، ص ۱۵۱، ح ۴۵.

**دسته سوم:** روایاتی است که به بعضی از اصحاب مستقیماً امر به افتاء کرده‌اند.

**روایت اول:** مثل آنچه که به ابان بن تغلب حضرت فرمودند «اجلس فی مسجد المدینة و افت للناس» در مسجد و مجلس شهر بنشین و برای مردم فتوا بده «فانی احب ان یری فی شیعتی مثلک»<sup>۵</sup> من دوست دارم در بین شیعیانم کسانی مثل تو وجود داشته باشند و دیده بشوند.

**روایت دوم:** شبیه به این روایت در مورد معاذ بن مسلم وارد شده که حضرت به او فرمودند: شنیده‌ام در مسجد جامع می‌نشینی و برای مردم فتوا می‌دهی که او جواب داد بله بعد معاذ روش خود را توضیح می‌دهد که من در آنجا می‌نشینم گروه‌های مختلفی مراجعه می‌کنند، کسانی را که می‌دانم از عامه هستند «اخبرته بما یفعلون» یعنی طبق مذهب خودشان جواب می‌دهم و کسی را که می‌دانم از شیعیان و محبین شما هستند «فاخبرهم بما جاء عنکم» آنها را از آنچه از شما روایت شده خبر می‌دهم و کسی که مذهب او را نمی‌دانم می‌گویم «جاء عن فلان کذا و جاء عن فلان کذا» و قول شما را هم داخل می‌کنم. «فقال (ع) لی» حضرت به من فرمود که «اصنع کذا فانی کذا اصنع»<sup>۶</sup> من خودم هم اینکار را می‌کنم. تقریب استدلال به این روایت معلوم است؛

### اشکال:

اینکه می‌گوید «اخبرته بما یفعلون» و «فاخبرهم بما جاء عنکم» این ممکن است به نظر بیاید که بیشتر ناظر به نقل روایت است چون می‌گوید خبر می‌دهم بر طبق مذهب هر کسی یعنی نقل فتوای ائمه مذاهب و لذا ممکن است به این معنی باشد که روایت ائمه را نقل می‌کند و این به مسئله فتوا و اجتهاد و فقاهت کاری ندارد. اگر کسی اینگونه بگوید یک مقداری در دلالت این روایت می‌تواند اشکال ایجاد کند.

### جواب:

مگر اینکه گفته شود این اخبار یک معنای عامی دارد و اخبار به نظر معصومین یعنی یا نقل قول معصومین می‌کنند و یا فتوا و نظری را بگویند که مستند به نظر معصومین هست که در این صورت شامل اجتهاد هم می‌شود. اگر افتاء جایز باشد، افتاء یک امری هست ملازم با تقلید و جواز تقلید از جواز آن استفاده می‌شود و اگر این افتاء ملازم با تقلید نباشد امر به آن لغو خواهد بود و هیچ اثری بر آن مترتب نخواهد بود. لذا امر به افتاء دلیل بر جواز تقلید است.

«والحمد لله رب العالمین»

۵. رجال نجاشی، ص ۷۰۸.

۶. همان، ص ۱۴۸، باب ۱۱، ح ۳۶.